

نجف دریابندری اخیراً هشت نمایشنامه بلند و کوتاه ساموئل بکت را به فارسی در آورده است. بعضی از این نمایشنامه‌ها پیش از این هم ترجمه شده‌اند؛ اما «همه افتادگان» که در زیر می‌آید نخستین بار است که منتشر می‌شود. مجموعه نمایشنامه‌های بکت در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.

«تگین»

از مترجم محترم که نمایشنامه‌زیر را در اختیار ما نهاده اند صمیمانه سپاسگزاریم



ساموئل بکت

همه افتادگان

نوشته برای رادیو

ترجمه نجف دریابندری

وا می‌ایستند.

خانم رونی : زن بدبخت بیچاره . تو اون خونه خرابه
قوو گرفته نشسته .

صدای موزیک بلندتر . سکوت ، به جز موزیک .

پاها دوباره راه می‌افتند ، موزیک خاموش

می‌شود . خانم رونی آهنگ را زمزمه می‌کند .

زمزمه خاموش می‌شود . صدای گاری که نزدیک

صداهای روستا : کوسفند ، پرند ، گاو ، خروس ؛

اول تك تك ، سپس با هم .

سکوت .

خانم رونی در جاده بیرون شهر به طرف

ایستگاه راه آهن پیش می‌رود . صدای پاهایش ،

که روی زمین کشیده می‌شود .

صدای محوموزیک از يك خانه سر راه . آهنگ

«دختر بچه و مرگ» . قدمها کند می‌شوند ،

می شود ، وای می ایستد . باهاکنده می شوند ، وای
می ایستند .

خانم رونی : کریستی ، تویی ؟

کریستی : بله ، خانم .

خانم رونی : گفتم این قاطر به نظرم آشنا می آید . حال
زن بیچاره ت چطور ؟

کریستی : ای خانم ، بهتر نشده .

خانم رونی : دخترت چطور ؟

کریستی : ای خانم ، بدتر نشده .

سکوت

خانم رونی : واسه چی وایساده ای ؟ (مکث) حالا بگو
خودت چرا وایساده ای ؟

سکوت .

کریستی : اما خانم خیلی روز خوبی به واسه اسب دوونی ها .

خانم رونی : آره ، جون می ده واسه اسب دوونی . (مکث)

یعنی همین جور می مونه ؟ (مکث . باهیجان)

همین جور می مونه ؟

سکوت .

کریستی : خانم شما به بار ...

خانم رونی : جیسا (مکث) اوانکنه این که صداش می آید

قطار باش ؟ به این زودی !

سکوت . قاطر شبیه می کشد . سکوت .

کریستی : نه بابا ، قطارچی ، کشک چی ؟

خانم رونی : خدا رو صد هزار مرتبه شکر ، به نظرم انگار

صدای قطار بودش که داشت می اومد . مثل

آسمون غرومبه از اون دورا رد شد رفت .

(مکث .) عجب ، پس قاطر هم شبیه می کشه .

کریستی : شما به بار کود لازم نداشتین ؟

خانم رونی : کود ؟ چه جور کودی هست ؟

کریستی : پهن .

خانم رونی : پهن . گلاب به دروت . (مکث .) بذای آقا

پیرسم . کریستی .

کریستی : باشه ، خانم .

خانم رونی : ببینم ، حرفای من به نظرت عجیب و غریب

نمی آید ؟ (مکث .) صدام نه ها . (مکث .)

حرفامو می گم . (مکث . بیشتر با خودش .)

والا حرفای من که صاف ساده س ، اگه دروغ

نمک ، اما باز انگار به نظر خودم ... عجیب

و غریب می آید . (مکث .) اوا ، خاگ عالم .

این چه صدایی بود ؟

کریستی : هیچی خانم : این قاطره امروز خیلی چموش
شده .

سکوت .

خانم رونی : گفتی پهن ؟ آخه ما تو این سن و سال پهن

می خوایم چه کار ؟ (مکث .) تو چرا پیاده ای ؟

چرا نمی ری واسه خودت رو کله بار پهن تخت

بگیری بشینی سواری بخوری ؟ نکته از بلندی

مترسی ؟

سکوت .

کریستی : (به قاطر .) هین آ ! (مکث . بلندتر .) ده هین !

راه بیفت ده ، صاحب مرده !

سکوت .

خانم رونی : نخیر ، عین خیالش نیس . (مکث .) بایس راه

بیفتم ، و گرنه قطاره می رسه ، من هنوز تو رام .

(مکث .) همین به دقیقه پیش هی شبیه می کشید

هی با زمین می کوبیده ها . حالا از جاش جنب

نمی خوره . به چوب قایم بزنجش راه بیفته .

(صدای چوب . مکث .) قایمتر ! (صدای چوب .

مکث .) والا اگه یکی از این چوبا به من

می زدن به دقیقه هم معطل نمی کردم . (مکث .)

نگاه کن ، با اون چشای گنده ناسور نم نمیش

چه نگاهی به آدم می کنه ! راهمو بکشم برم از

جلو این چشاش رد شم ! بلکه ... (صدای چوب .)

به دیگه . زن این قد زبون بسنه رو ...

افسارشو بگیر بکش ، سرشو بر گردون منو

نبینه . خدایا توبه ! (راه می افتد . صدای کشیده

شدن پا روی زمین .) مکه من چه گناهی

کرده بودم که بایس این جور تقاص پس بدم ؟

(صدای پا .) اون که مال به قرن پیش بودش ...

نه بابا . (صدای پا . شمر می خواند .) دیادایام

جوانی جگرم خون می کرد ... (وامی ایستد .)

دیگه نا ندارم قدم ور دارم . بذای بیفتم . بذای

ولو شم رو زمین . عین تاپاله دیگه از جام

جنب نخورم ! از اون تاپاله های پت پهن کند گه

مکسا هم دورم وز وز کنن . با بیل از روز زمین

جمعم کنن . (مکث .) وای خدا جون ، باز صدای

قطار می آید ، چی به روز من اومده ! (صدای



کشیده شدن پاهای باز شروع می شود . (خودم می دونم چه مرگه . زهوارم در رفته . از بس غصه این واو نو خوردم . از بس به درد مردم رسیدم . از بس کلیسارفتم . از بس پیه آوردم . از بس در دروماتیس کشیدم . از بس بی بچگی کشیدم . (مکث . صدای شکسته .) ای مینی ! ای مینی کوچولو ! (مکث .) عشق می خوام ، عشق ! من تو زندگی هم عاشق به جو عشق می خواستم ، روزی دو مرتبه ، هر روز خدا . پنجاه سال ، هر روز خدا ، روزی دو مرتبه . عین زنای قصابی پاریس . زن محبت می خواد چه کار ؟ صبح به ماچ می دارن این ورلپت ، اونم بیخ گوشت ، شب هم به ماچ می دارن اون ورلپت . هی ماچ ، ماچ ، تاریش از چونه ات در آد . اوا ، این باز همون بته خوشگله س ها . صدای کشیده شدن پا . صدای زنك دو چرخه . آقای تایلر پیر سوار دو چرخه از پشت سر خانم رونی می آید و به طرف ایستگاه قطار می رود . صدای جیرجیر ترمز دو چرخه . آقای تایلر آهسته می کند و کنار خانم رونی می راند .

آقای تایلر : خانم رونی ، سام علیکم . ببخشین کلامو در نداشتم ها . ترسیدم به وقت بخورم زمین . اما عجب روز خوبی به واسه اسب دوونی .

خانم رونی : اوا ، آقای تایلر ، شما که بنددل منو پاره کردین . چه خبر تونه این جور از پشت سر آدمو غافلگیر می کنین ؟ مگه سرمی برین ؟

آقای تایلر : (شوخی کنان) . بابا ای والا ، خانم رونی ، من که زنك زدم . من که تا شمارو دیدم جرینگ و جرینگ زنك زدم . حالا به وقت باقی دارمون نکنین .

خانم رونی : آقای تایلر ، زنکون به جای خودش ، حساب خودتون سواس . راستی از دختر بیچاره تون چه خبر دارین ؟

آقای تایلر : ای ، بی خبر نیستم . همه چی رو در آوردن خانم . کل اون کیسه شامورتنی رواز تودلش در آوردن . دیگه ما نوه دار نمی شیم .

صدای کشیده شدن پا .

خانم رونی : اوا پناه بر خدا ، شما چرا هی این جور خودتونو کج و کوله می کنین ؟ پیاده شین تو درو خدا

مثل بچه آدم راه بیاین . یا راهتونو بکشین !
برین .

آقای تایلر : خانم رونی ، می گم چطوره من این دستمو یواش بزارم رو این شونه شما ، چی می گین ؟ (مکث .) اجازه هست ؟

خانم رونی : نخیر ، آقای رونی ، وای یعنی می خوام بکم آقای تایلر . من دیگه از بس آدمای پیر و باتال یواش دست گذاشتن روشونم ونمی دونم زهر چی نه بدتر دیگم پاک عاصی شده . دیگه حوصله شو ندارم . اوا ، این اتول کونولیه داره می آد . (وای می ایستد . صدای ماشین باری . صدا نزدیک می شود و با غرش رعد آسای دور می شود .) آقای تایلر ، شما طوری نشدین که ؟ (مکث .) این بابا کجا رفتن ؟ (مکث .) ها ، اینجایی ! (صدای کشیده شدن پاهای روی زمین باز شروع می شود .) چیزی نمونه بود به بارکی مارو زیر کنه ها .

آقای تایلر : من سر بزنگاه جست زدم پریدم پایین .

خانم رونی : آدم که از خونه اش دراومد دیگه جوشن مال خودش نیست . اما خوب حالا خودمونیم آقای تایلر ، مگه تو خونه موندنش چیه ؟ مردن تدریجی . این ماشین و پریده هم سرتاپامونو زیر خاک کرد . شما گفتین چی ؟

آقای تایلر : هیچی ، خانم رونی ، هیچی . داشتم پیش خودم به زمین و زمون بدو بیراه می گفتم . می گفتم تف به اون روزنحس و نجسی که منو پس انداختن . چرخ عقبم باز پنجره . قبل از این که راه بیفتم همچی حسابی مثل سنگ بادش کردم ها ، حالا باز خوابیده روطوقه .

خانم رونی : اوا ، خاک عالم !

آقای تایلر : حالا باز اگه چرخ جلو بودش ، باز به چیزی . چرخ عقب هم هست . عقب ! زنجیر داره ! روغن داره ! ترمز داره ! دنده داره ! هزار تا بدبختی داره ! عجب خاکی به سرم شد ! صدای کشیده شدن پا .

خانم رونی : به وقت دیرمون نشده باشه ، آقای تایلر ، من که جرئتش رو ندارم به ساعت نگاه کنم .

آقای تایلر : (با اوقات تلخی) . دیرمون نشده ! اون وقتی

که من سوار دوچرخه بودم تازه دیر بودش ،
حالا که دیگه دیر اندر دیره . کاشکی از پهلوی
شمارد شده بودم و این دهن نحس و انکرده
بودم .

صدای کشیده شدن پا .

خانم رونی : حالا پیشوازی دارین می دین ، آقای تایلر ؟
آقای تایلر : هاردی . (مکث :) رفیق سابق کوهنوردیم .
(مکث .) به بارهم من از مرگه نجاتش دادم .
(مکث .) هیچ هنوز یادم نرفته .

صدای کشیده شدن پا . پاها وای ایستند .

خانم رونی : به دقه وایسیم این گرد و خاک کثافت بشینه
رو زمین کثافت تر از خودش .

سکوت . صداهای روستایی

آقای تایلر : عجب آسمونی ! عجب آفتابی ! هرچی هم آدم
گرفتار بدبختی هاش باشه ، والا به خدا بازهم
نعمت بزرگیش که آدم تویه همچی هوایی زنده
باشه ، گوشه مریضخونه هم نیفتاده باشه .

خانم رونی : گفتین زنده ؟

آقای تایلر : خوب دیگه ، به نیمه جونمی داریم .

خانم رونی : شما خودتونو بگین آقای تایلر ، من که هیچ
باکیم نیست ، (مکث .) حالا یکی نیست پیرمه
شما اینجا وایساده این چه کار ؟ نشستن این گرد
و خاک که به عمر ما وصلت نمیده . تازه اگر هم
نشست باز به ماشین نکره دیگه می آد زرتی
می کنش هوا .

آقای تایلر : خوب پس راه بیفتیم .

خانم رونی : نه .

آقای تایلر : بیاین بریم ، خانم رونی .

خانم رونی : شما برین ، آقای تایلر ، منو بذارین بقوی

کفترها رو گوش کنم . (صدای کبوتر .) اگه

شوهر کور عاجز منو دیدین ، بهش بگین من

داشتم می اومدم پیشوازش که باز سیل بلا از هفت

گوشه آسمون به سرم نازل شد . بهش بگین زن

بیچاره گفتش بهتون بگم باز سیل بلا به سرم

نازل شد ... (صدایش می شکند) ... بسکین

بر گشت رفت خونه ... راهشو کشید رفت خونه .

آقای تایلر : بیاین بریم ، خانم رونی ، قطار هنوز رد نشده .

شما این دست بیکار منو بگیرین ، سر وقت

می رسم ، وقت هم زیاد می آریم .

خانم رونی : (گریه کنان .) چیه ؟ چی دارین می گین ؟

(آرامتر .) مگه نمی بینین من به درد خودم

گرفتم ؟ (خشمگین .) به ذره دلتون به حال

آدم بدبخت نمی سوزه ؟ (گریه کنان .) مینی !

مینی مادر مرده !

آقای تایلر : بیاین بریم ، خانم رونی ، قطار هنوز رد نشده .

شما این دست بیکار منو بگیرین ، سر وقت

می رسم ، وقت هم زیاد می آریم .

خانم رونی : (شکسته .) مینی اگه زنده بودش حالا چل

سالش بود ، چه می دونم شاید هم پنجاه سال .

با اون تن نازنینش دیگه یواش یواش پا به سن

می داشت ...

آقای تایلر : بیاین بریم ، خانم رونی ، قطار ...

خانم رونی : (از جا درمی رود) . راهتونو می کشین برین

یا نه ، آقای رونی ، یعنی می خوام بگم آقای

تایلر ، راهتونو می کشین برین دست از سر

کچل من وردارین یا نه ؟ عجب مملکتی شده !

به زن عاجز بیچاره جرئت نداره تو کوچه خیابون

به حال خودش گریه کنه ، هرچی دلال بیکار

باز نشسته می ریزن سرش آزارش می دن !

(آقای تایلر خودش را حاضر می کند که دوچرخه اش

را سوار شود .) او ، با این چرخ پنجر سوار

می شین ؟ (آقای تایلر سوار می شود .) لاسٹیک

تویی تونو جرو واجر می دین ! (آقای تایلر

دور می شود . صدای دوچرخه تاق تلاق کنان

دور می شود . سکرت . صدای کبوتر .) مرغ

عشق ! تمام تابستون واسه خودشون توجنگل

چهچه می زنن . (مکث .) این کرسه بی صاحب

مونده هم نفس منو بریداکاش می تونسم همین وسط

خیابون درش بیارم . آقای تایلر ! آقای تایلر !

بر گردین پشت این پرچین بند کرسه منو وا

کنین ! (دیوانه وار می خندد . خنده قطع

می شود .) او خاک به سرم ، من چه شده ؟

یک دقه آروم نمی گیرم ، این کله صاحب مرده

داره می ترکه . وای کاشکی ذره ذره می شدم

ذره ها مو بادمی بردا (دیوانه وار) بادا (سکوت)

صدای کیوتر ضعیف (ای خدا! مکث.) ای

خدا!

صدای يك ماشین که از پشت سر خانم رونی نزدیک می شود. ماشین آهسته می کند و کنار خانم رونی تکه می دارد. موتورش همچنان کار می کند. آقای اسلاکوم است، که منشی مسابقات اسب دوانی است.

آقای اسلاکوم : خانم رونی، خدا بدنده، چرا این جور می خمد شده؟ دلون درد گرفته؟

سکوت. خانم رونی دیوانه وار می خندد. سرانجام.

خانم رونی : او! این که دوست قدیمی خودمه، منشی اسب دوونیه سواراتولش.

آقای اسلاکوم : بفرمایین سوارشین، خانم رونی. راهتون به من می خوره؟

خانم رونی : بله، آقای اسلاکوم، کیه که راهش به شما نخوره؟

(مکث.) خانم والدۀ تون چطورن؟

آقای اسلاکوم : سلامت باشین، ای جای شکرش باقیه. نمی داریم درد بکشن. اصل کار همینیه، خانم رونی.

خانم رونی : آره والا. آقای اسلاکوم، اصل کار همینیه...

نمی دانم چه جوری جلو در دشوونمی گیرین.

(مکث. محکم به گونه اش می زند.) عجیب خور

میکسای!

آقای اسلاکوم : (به سردی.) نمی فرمایین سوارشین، خانم؟

خانم رونی : (با اشتیاق گرافه آمیز.) ای خدا عمرتون

یده. آقای اسلاکوم، خدا عمرتون بسده.

(مشکوک) من که نمی دونم چه جور سوارشم.

امروز انگار اتولتون هم بلندتر شده. لابد

مال این لاستیک بادبای جدیدیه. (صدای باز

شدن در و کوشش خانم رونی برای سوارشدن.)

این سقعه ورداشته نمی شه؟ نه؟ (کوشش خانم

رونی.) نخیر... نمی تونم... آقای اسلاکوم!

خودتون بایس بی زحمت پیاده شین از پشت

کمکم کنین. (مکث.) چی گفتین؟ (مکث.)

غمکین.) شما خودتون گفتین من سوارشم،

آقای اسلاکوم، من که نگفتم. بفرمایین برین،

آقای اسلاکوم، بفرمایین برین.

آقای اسلاکوم : (موتور را خاموش می کند.) اومدم، خانم

رونی، اومدم، اجازه بدین من هم عین خود

شما تموم تنم خشکیدم

صدای بلندشدن آقای اسلاکوم از پشت فرمان.

خانم رونی : من خشکیدم! بارک الله، خوشم باشه! من

که دارم تموم قد خم و راست می شم. (بسا

خودش.) مردکۀ پیروارفته.

آقای اسلاکوم : (پشت سر خانم رونی.) خوب خانم رونی! حالا

چه جوری ترتیب کارو بدیدم؟

خانم رونی : انگار کنین من گونی ام، آقای اسلاکوم، اسلا

نترسین. (مکث. صدای تلاش کردن.) ها

بارک الله (تلاش.) پایینتر! (تلاش.) صبر کنین

(مکث.) نه، ول نذین! (مکث.) حالا اومدیم

و من سوار هم شدم، چه جوری پیاده شم؟

آقای اسلاکوم : (نفس زنان.) پیاده هم می شین، خانم رونی

پیاده هم می شین. ممکنه نتونیم سوارتون کنیم!

ولی قول می دم پیاده تون کنم.

از نو تلاش می کند. صدای تلاش.

خانم رونی : ده... پاینتر!... نترسین... دیگه از من

و شما گذشته... آها!... حالا شد...

شونه تونو بدین زیرش... وای (کرکر

می خندد.) آخ جون!... بالاتر! بالاتر!...

ها!... سوار شدم، (صدای نفس زدن

آقای اسلاکوم.) دررا بهم می کوید. (با جیغ

پیرهنم! پیرهنمو گذاشتین اون لا!) آقای

اسلاکوم در را باز می کند و خانم رونی

پیراهنش را از لای در بیرون می آورد. آقای

اسلاکوم در را بهم می کوید. در حالی که

ماشین را دور می زند و به طرف در دیگر

می رود حرفهای خشمنالود نامفهومی می زند.

خانم رونی با گریه.) پیرهن نازنینم! ببینین

چه به سر پیرهن نازنینم آوردین! (آقای اسلاکوم

پشت فرمان می نشیند، در طرف راننده را بهم

می کوید، اسنارت می زند، موتور روشن

نمی شود. اسنارت را قطع می کند.) اگه دان

ببینه چی می گه؟

آقای اسلاکوم : مکه چشماتون خوب شده؟

خانم رونی : نه، یعنی می کم اگه بفهمه. اگه این سوراخو

دستمالی کنه چی می گه؟ (آقای اسلاکوم اسنارت

می زند. مانند بار گذشته سکوت.) آقای

آقای اسلاکوم

اسلاکوم، هیچ معلوم هست شما چه کاردارین
می‌کنین؟

آقای اسلاکوم : والا خانم رونی زل‌زدهم دارم از تو شیشه باد
هوارو نگاه می‌کنم.

خانم رونی : تورو خدا ماشینو روشن کنین راه بیفتیم.
این که کار نشد!

آقای اسلاکوم : (در عالم رؤیا) از صبح تا حالا مثل فریره
کار می‌کردها، حالا جنب نمی‌خوره. حالا بیا
و خوبی کن. (مکث، امیدوار) چطوره
ساستشو بکشم. (ساست را می‌کشد و استارت
می‌زند. غرش موتور بلند می‌شود. آقای
اسلاکوم برای این که صدایش شنیده شود
فریاد می‌زند) هواش زیاد بود!

ساز را کم می‌کند، می‌زند توی دنده يك،
راه می‌افتد. با سرو صدا دنده‌ها را عوض
می‌کند.

خانم رونی : (نگران) مرغ‌رو بیابین! (صدای جیغ ترمز،

صدای مرغ) وای نه، مرغ زبون بسته روله

ولورده کردین. بزنین بریم، بزنین بریم!

(ماشین سرعت می‌گیرد. مکث) عجب مرغی!

همین یه دقه پیش داشت واسه خودش تو خاک و خل

می‌پلکید، یهن توك می‌زد، تو آفتاب راه

می‌رفت، حالا زرتی هرچی دردسر داشت

تموم شدورفت. (مکث) دیگه نه می‌خواد تخم

بذاره نه جوجه بزرگ کنه. (مکث) یه جیغ

کنده کشید و بعدش... خلاص (مکث) بالاخره

یه روزی سرشو می‌بریدن (مکث) رسیدیم.

منو پیاده کنین. (ماشین آهسته می‌کند، نگه

می‌دارد، موتور همچنان کار می‌کند. آقای

اسلاکوم بوق می‌زند. مکث بلندتر. مکث.)

آقای اسلاکوم: هیچ معلوم هست منظور تون

چیه؟ ما که وایساده‌یم، هرچی هم قضا و بلا بوده

که از سرمون گذشته، دیگه بوق زدن تون چیه؟

شما اگه بوق زن بودین خوب بود وقتی که

اون بدبخت...!

صدای بوق شدید، تامی بار بربالای پله‌های

ایستگاه ظاهر می‌شود.

آقای اسلاکوم : (صدا می‌زند) آهای تامی، بیا پایین این

خانمو پیاده کن، گیر کرده. (تامی از پله‌ها

پایین می‌آید) دروواز کن، تامی، هواش بیارش
بیرون. تامی در را باز می‌کند.

تامی : چشم قربون. چه هوای خوبییه قربون، واسه

اسب دوونی جون می‌ده. خبر مبری ندارین

کدوم اسب برنده می‌شه؟...

خانم رونی : کاری به من نداشته باش. حواست به من نباشه.

من اسلا وجود ندارم. عالم و آدم می‌دونن.

آقای اسلاکوم : تامی، همون کاری که گفتم بکن، محض

رضای خدا.

تامی : بله قربون. خانم رونی...

شروع می‌کند به بیرون کشیدن خانم رونی.

خانم رونی : صبر کن، تامی، صبر کن، هولم نکن، بذا

بچرخم از این‌ور پاهامو بذارم زمین. (تلاش

خانم رونی برای چرخیدن) خوب.

تامی : (خانم رونی را بیرون می‌کشد). مواظب

پر کلاهتون باشین خانم. (صدای تلاش)

آها، خوبه.

خانم رونی : صبر کن، تورو خدا، وگرنه گردنمو

قطع می‌کنی.

تامی : دولاشین. خانم، اول دولاشین، بعد سرتونو

بیارین بیرون.

خانم رونی : دولاشم! تو این سن و سال! مگه مخم عیب کرده!

قربون، از اون طرف زورش بدین

صدای تلاش‌های تامی و آقای اسلاکوم.

خانم رونی : رحم کنین!

تامی : خوبه! داره می‌آد. راستشین خانم! آها!

آقای اسلاکوم در ماشین را به هم می‌کوبد.

خانم رونی : حالا بیرونم؟

صدای آقای بارل، رئیس ایستگاه، خشمگین.

آقای بارل : تامی! آهای تامی! کدوم جهنمی رفتش؟

آقای اسلاکوم می‌زند تودنده.

تامی : (باعجله) قربون از اسب! لیدیز بلیت،

خبری ندارین؟ به من گفته «فلش‌هری»

برنده‌س.

آقای اسلاکوم : (باتحقیر) «فلش‌هری»! اون که اسب نیس!

یابوئه.

آقای بارل : (بالای پله‌ها) فریاد می‌زند. تامی اتخم

سگ‌ولد... (خانم رونی را می‌بیند) اه،

خانم رونی... (آقای اسلاکوم می‌زند توی

...

دنده و راه می افتد .) تامی : این کیداره پدر

صاحب گیر بو کشتو درمی آره ؟

تامی : همین یارو ، سیسی اسلاکوم .

خانم رونی : همین یارو ! ای بی ادب ، آدم به بزرگترها می گه همین یارو ؟ همین یارو تازه ناسلامتی بچه یتیم هم هستی !

آقای بارل : (باخشم به تامی) تو اون پایین وسط جاده چه کار می کنی ؟ جای تو اونجا نیس . بدو برو رو سکو به واگونا برس ! قطار دوازده و نیم الان روسرمون خراب می شه .

تامی : (با اوقات تلخی) یعنی حالا اومدیم کار خواب بکنیم .

آقای بارل : (باشدت) بدو زود باش تا گزارشتو نداده ام !

(صدای پاهای تامی که آهسته از پله ها بالا

می رود .) گمونم اردنکی می خوای ! (صدای

پاها تند می شود ، دور می شود ، قطع می شود .)

استغفرلا ، عجب گرفتاری شدیم . (مکث .)

خوب ، خانم رونی ، چشم ما روشن ، باز راه

افتاده ام ، خیلی وقت بود خوابیده بودین .

خانم رونی : خیلی هم نشید ، آقای بارل . (مکث .) کاشکی

هنوز هم خوابیده بودم ، آقای بارل (مکث .)

کاشکی دراز به دراز تو جام راحت و آسوده

خوابیده بودم ، آقای بارل ، یسواش یواش

بی دردسر جونم خلاص می شد ، با حریره بادوم

و آب جوچه خودمونکه می داشتم ، تا روزی

که زیر لحاف چیزی ازم باقی نمی موند . (مکث)

بدون سرفه و اخ و تف و خونریزی وقی ،

همین جور آرام و آهسته می رفتم اون دنیا ،

خیال می کردم ، خیال می کردم ... (صدایش

می شکند) ... هرچی هم بدبختی کشیده ام ...

افکار اصلا نکشیده ام . این دستماله روچه

کارش کردم ؟ (صدای بلند به کار بردن دستمال .)

آقای بارل ، شما چندوقته رئیس این ایستگاهین ؟

آقای بارل : دست رو دلم نذارین خانم رونی ، دست رو دلم

نذارین .

خانم رونی : گمونم شما جای مرحوم پدرتونو گرفتین .

وقتی اون بنده خدا مرحوم شدش .

آقای بارل : خدا رحمتش کنه ! (مکث احترام آمیز :)

مهرش وفا نکرد خیری از دنیا ببینه .

خانم رونی : من اون خدا بیامرزو خوب یادمه . آدم

بست قد سرخ رویی بودش ، عیالش هم مرحوم

شده بود ، جفت گوشاش هم کسر بود ،

خیلی هم تیز ویز بود . (مکث .) آقای

بارل ، شما هم لابد همین روزا باز نشسته

می شین ، تو باغچه تون مشغول پرورش گل و

گیاه می شین . (مکث .) انگار شنیدم گفتین

قطار دوازده و نیم نزدیکه برسه .

آقای بارل : بله ، همینو گفتم .

خانم رونی : ساعت من گمونم درست باشه - یعنی ساعت

هشت که خبر رادیو رو گوش کردم که درست

بودش - ساعت من الان دوازده و ... (مکث

می گفت تا به ساعتش نگاه کند .) سی وشش

دقیقه س . (مکث .) اما خوب ، قطار هم هنوز

نیومده . (مکث .) یا نکنه رد شده من نفهمیدم

(مکث .) برای این که یادم هست یه دقه پیش

از این همچی غم و غصه منو گرفته بود که اگه

غلثک هم از روم رد می شد حالم نبود . (مکث .)

آقای بارل برمی گردد که برود . (کجایم دین ،

آقای بارل ؟) آقای بارل می رود . (به صدای بلند .)

آقای بارل ! (مکث . بلندتر .) آقای بارل !

آقای بارل باز می گردد :

آقای بارل : (بیحوصله) چیه ، خانم رونی ، بابا من هزار

کار دارم .

سکوت . صدای باد .

خانم رونی : باد داره شروع می شه . (مکث . باد .) دیگه

آفتاب تموم شد . (مکث . باد . در عالم رؤیا)

الآنکه که بارون بگیره ، بعداز ظهر هم یک ریز

بارون بیاد . (آقای بارل می رود .) آن وقت

غروب که آسمون واز شد ، آفتاب یه ذره

می تابا ، بعدهم می ره پشت تپه ها

(متوجه می شود که آقای بارل رفته است .)

آقای بارل ! آقای بارل (سکوت .) از دست من

درمی زن . خودشون می آن پیشم ، نه دلخوری

دارن نه چیزی ، خیلی هم مهربونی می کنن ،

داشون هم می خواد زیر بالمو بگیرن ...

(صدایش می شکند)... از تددلهم خوشحالان
 کهمن باز حالم جا اومده ... (دستمال). اما
 همچی که يك كلمه از دلم می گم... باز...
 خودم می مونم و خودم. (دستمال با قوت به کار
 می رود). اصلا من نباید پیام بیرون انباید پامو
 از خونه بذارم بیرون! (مکت). او! این اون
 زنکس' فیتنه. بذابینم بهمن سلام می کنه یانه.
 (صدای پای خانم فیت که دارد نزدیک می شود
 و يك سرود مذهبی را زمزمه می کند. شروع
 می کند به بالاردفتن از پله ها). خانم فیت!
 (خانم فیت وامی ایستد. آوازش قطع می شود).
 خانم چون پس یه بار کی بگین من نامرئی ام.
 یانکنه این لباس این قد بهام می آد که قاطی
 جرز دیوار شده؟ (خانم فیت يك پله پایین
 می آید). بله، خانم! خودشه، خوب دقت
 بکنین، می بینین این که اینجا وابساده به وقت
 واسه خودش به خانمی بوده.

خانم فیت: او! خانم رونی امن شمارو دیدم ها، اما به جا
 نیاوردم.

خانم رونی: همین هفته گذشته ما با هم نماز خوندم. کنار
 هم زانو زدیم. از یه ظرف آب دعا خوردیم.

خانم رونی: (به اش بر خورده). آخه تو کلیسا خانم
 یعنی من این قد عوض شده؟

خانم رونی: چون من با خدای خودم خلوت می کنم. مگه
 شما غیر از این می کنین؟ (مکت) به جون شما
 خودم خادم کلیسا شاهده وقتی دور می گرده
 پول جمع کنه جلو من که می رسه خودش
 می فهمه و ابسادهش بیفایده س. اون کاسه شو،
 یا کیسه شو، یا چه می دونم هر چی دستشه
 انگار کنین کهمن اصلا نمی بینم. اصلا خانم
 چون چطور می بینم؟

(مکت). باور کنین وقتی هم نماز تموم می شه،
 می آم بیرون تو هوای آزاد، تازه اون وقتش
 هم تا صد قدم اون ورتر انگار دارم تو عالم
 خواب راه می رم، هیچ خبر از آدمهای دور و
 برم ندارم. به خدا این مردم چقدر هم
 مهربونن - یعنی بیشترشون - چقدر هم ملاحظه
 آدمومی کنن. حال منو می دونن، بهشون
 بر نمی خوره. می گن خانم فیت موسیاهه س،
 با خدای خودش خلوت کرده، داره واسه
 خودش می ره، کاریش نداشته باشین. تازه
 از سر راه من هم کنار می رن نبادا من یه هو

برم تو دلشون. (مکت). خوب دیگه، هوش
 و حواس برام نمونه، هیچ هم نمونه. روز
 های معمولی هم همین جورم. می گین نه
 از مادرم بیرسین. سر سفره به جای نون و
 کره دستمال سفره رو می زارم دهنم. مادرم
 می گه هتی، چکار داری می کنی، حواست
 کجاس؟ (آه می کشد). خانم رونی، راستش
 حواسم سر جاش نیس، حواسم اصلا
 سر جاش نیس. چشم می بینم، گوشم می شنوه،
 دست و پام کار می کنه، اما دلم جای دیگه س،
 خانم جون، دلم جای دیگه س. اگه به حال
 خودم می داشتتم، کسی جلومو نمی گرفت،
 فوری پرواز می کردم به... سر منزل ابدی.
 (مکت). خلاصه اگه خیال می کنین الان
 شما رو ندیده گرفتیم، بدوین که در حق من
 ظلم کرده یین. من یه سایه گنده کمرنگی بیشتر
 ندیدم، یه سایه گنده کمرنگ تو باقی سایه ها.
 (مکت). خانم رونی چه خبر تونه، انگار
 حالتون سر جاش نیس. چرا این جور خم
 شده یین؟

خانم رونی: (باندوه). منو می گن مدی رونی، اسم
 فامیل پدری: دان، همون سایه گنده
 کمرنگ. (مکت). نگاه شما دیوار و سوراخ
 می کنه، خانم فیت، کاش خودتون می
 دونستین، واقعا دیوار و سوراخ می کنه.
 مکت.

خانم فیت: خوب... حالا که خدمت شما هستم کاری
 از دستم ساخته س؟

خانم رونی: بست منو بگیرین از این پرتگاه برم بالا،
 خدا عوضتون می ده، خانم فیت، اگه دیگر
 نلن.

خانم فیت: خویه، خویه، خانم رونی، حالا لازم نکرده
 بهمن بدبخت گوشه کنایه بزنین. خدا
 عوضتون می ده! من این فداکاریها رومفت
 و مجانی در راه خدا می کنم، و گر نه اصلا
 نمی کنم. (مکت). صدای پای خانم فیت که
 از پله ها پایین می رود. خانم رونی، لابد
 می خواین به من تکیه بدین؟

خانم رونی: از آقای بارل خواهش کردم مستمو بگیره،
 فقط مستمو بگیره. (مکت). پشتشو کرد
 به من، راهشو کشید رفت.

خانم فیت: پس می خواین من دستتونو بگیرم (مکت).
 ناشکیبا. می خواین دستتونو بگیرم، چه کار
 کنم؟

خانم رونی: (از جا در می رود). بله، دستور، این دست
 بی صاحب مونده بدمسبمنو بگیرین. پنج
 ثانیه. این دست منو بگیرین. خدایا، چه دنیایی
 شده!

خانم فیت: واقعا که... اصلا می دونین چیه، خانم رونی؟
 اگه از من می پرسین شما صلاح نیست از
 خونه در بیاین.

خانم رونی: (باشدت). خانم فیت، بیاین پایین این دست

منو بگیرین وگر نه جیغ می کشم خیابونو
می دارم روسرم !
مکث . صدای باد . صدای پایین آمدن خانم
فیت از پله ها .

خانم فیت : (تن به قضا داده) . خوب دیگه ، به نظرم وظیفه
دینی حکم می کنه آدم این کارو بکنه .

خانم رونی : خرچسوته ها هم دست همومی گیرن . (مکث) .
من دینم کرما هم می گیرن . (خانم فیت
دستش را دراز می کند . نه ، قربون شکلتون ،
اون یکی دستونو بدین اگه زحمتی نیست ،
آخه من ناسلامتی چپ دست هم هستم .
(بازوی راست خانم فیت را می گیرد) . ای
وای ، بمیرم الهی ، شما که پوست واستخونین .
ننه یه ذره خودتونو تقویت کنین . (صدای
تلاش خانم رونی در بالا رفتن از پله ها به
کمک خانم فیت) . اینجا که از قله ماترهوورن
هم بدتره . خانم فیت شما هیچ رفته یه قله
ماترهوورن ؟ مردم برای ماه غسل می رن
اونجا . (صدای تلاش) . چرا یه نرده اینجا
کار نمی دارن ؟ (نفس زنان) . یه دقه صبر
کنین من نفسم جایباد . (مکث) . ولم نکنین ها!
(خانم فیت سرود مذهبی اش را زمزمه
می کند . لحظه ای بعد خانم رونی با او
هم آواز می شود) خدایا قلب من دارد
شکایت .. (خانم فیت زمزمه اش را قطع
می کند) . .. درام رام رام . (قوی) . شب
تاریک و من دور از ولایت ... درام رام رام ..
خانم فیت : (با خشم شدید) . بس کنین ، خانم رونی ، بس
کنین ، وگر نه ولتون می کنم ها!
خانم رونی : مگه همین نبود که موقع غرق شدن کشتی
«لوزیتانیا» می خوندن؟ یایه آواز دیگه بودش؟
حتما خیلی سوزناک بوده . نکنه کشتی
«تیتانیک» بودش ؟
بر اثر سرو صدا ، چند نفری از جمله آقای
بارل و آقای تایلر و تامی ، بالای پله ها
جمع می شوند .

آقای بارل : لالا ..

سکوت .

آقای تایلر : آفتابش واسه اسب دوونی جون می ده .
صدای خنده بلند تامی با ضربه ای که آقای
بارل با پشت دست به شکم او می زند قطع می شود
صداهای مناسب موقع از تامی بلند می شود .

صدای زن : (جیغ کشان) . اوا ، دالی ، نگاه کن !

دالی : چی روماما ؟

صدای زن : قفل شدن بهم . (شلیک خنده) . قفل شدن
به هم .

خانم رونی : حالا دیگه ما اسباب خنده بیست وشش ولایت
شده ایم؟ یا نکنه سی وشش تاس؟

آقای تایلر : آقای بارل خدارو خوش نمی آد با آدماتون

این جووری می کنین ، ناغافل عدل می زنین
تو دل بچه مردم .

خانم فیت : شما مادر منو اینجاها ندیده یین ؟

آقای بارل : این کینه ؟

تامی : خانم فیت موسیاههس دیگه .

آقای بارل : پس صورتش کو؟

خانم رونی : عزیز دلم ، من حاضرم ، اگه شما هم حاضرین .

(تلاش کنان از باقی پله ها بالامی روند) .

برین کنار ، بی تربیتا !

صدای جابه جا شدن پاها .

صدای زن : دالی مواظب باش !

خانم رونی : خیلی ممنون ، خانم فیت ، دست شما درد نکنه ،

خوبه دیگه ، فقط منو مت گونی تکیه بدین

به دیوار ، دیگه کارتون نباشه ، فعلا . (مکث) .

خانم فیت بیخشینا ، الم شنگه راه انداختم .

اگه می دوستم دارین پی مادرتون می گردین

مزاحم نمی شدم ، می دونم چقدر زحمت

داره .

آقای تایلر : (تحسین کنان ، باخودش) . الم شنگه !

صدای زن : بیا ، دالی جون ، بیابیم جلو کوپه درجه یک

جایگیریم . دستو بده من ، محکم بگیر ،

قطار یه وقت ممکنه آدمو بکشه زیر .

آقای تایلر : خانم فیت ، مادرتونو کم کرده یین ؟

خانم فیت : سلام ، آقای تایلر .

آقای تایلر : سلام ، خانم فیت .

آقای بارل : سلام ، خانم فیت .

خانم فیت : سلام ، آقای بارل .

آقای تایلر : خانم فیت ، مادرتونو کم کرده یین ؟

خانم فیت : گفت با آخرین قطار می آم .

خانم رونی : یه وقت خیال نکنین حالا که من ساکم ، حالیم

نیست کی به کیه .

آقای تایلر : (به خانم فیت) . منظورتون از آخرین قطار ...

خانم رونی : یه ثانیه هم پیش خودتون خیال نکنین حالا

که من هیچی نمی گم دیگه درد و محنتم تموم

شده . نخیر . تموم این صحنه رو ، تموم این تپه

ماهورا رو ، تموم این دشتو ، این میدون اسب

دوونی رو با اون نرده های سفید دور تا

دورش ، با اون سه تاجایگاه قرمز ، اون

ایستگاه کوچیکه خوشگل هرو ، همین خود

شمارو ، به جون خودم ، با اون آسمون آبی رو ،

تموم اینارو من می بینم ، همین جور که اینجا

واسه خودم وایسادم ، همه شو می بینم ...

با این جفت چشمم ... (صدایش می شکند)

با همین چشمم ... ای خدا ، اگه شما چشمای

منو داشتین ... می فهمیدین ... چه چیزها

که با این چشمم دیدم و خم به ابرو نیاردم .

این دستماله رو چکارش کردم؟

مکث .

آقای تایلر : (خانم رونی بینی اش را شدید و طولانی

فین می کند) منظورتون از آخرین

کافی نیستش (مکت). آقای بارل ، حالا نمی‌خواد سیلاتونو واسمون بجوین ، مارو که می‌بینین منتظریم یه کلمه حرف حساب از ذهن شما بشنوم - مابستگان وبازماندگان مسافرای بیچاره شما هستیم . مکت.

آقای تایلر : (با لحن معقول). آقای بارل ، بنده هم خیال می‌کنم لازم است شما توضیحی به ما بدین ، ولو برای راحتی خیال ما باشد .

آقای بارل : والا من هیچ اطلاعی ندارم . همین قدر می‌دونم يك اشکال فنی پیش اومده . همه قطارها تاخیر دارن .

خانم رونی : (باطعنه). اشکال فنی پیش اومده ! تاخیر دارن ! امان از دست این مردای مجردا ماینجا وایساده‌یم دل تو دلمون نیست از ترس جون عزیزامون داره خون خونمونو می‌خوره ، آقا می‌گه اشکال فنی پیش اومده ! اونایی که مثل خودمن قلب و کلیه‌شون علیه چیزی نمونده پس بیفتن ، آقا می‌گه اشکال فنی پیش اومده ! تو آشپزخونه گوشتای نازنین شب یکشنبه‌مون داره رو اجاق جزغاله می‌شه ، آقا می‌گه

آقای تایلر : تامی‌داره به دو می‌آد ! خوب شد بالاخره موندیم ویدیم .

تامی : (باهیجان از دور) . اومدش (مکت نزدیکتر). الان رسیده سرراهند.

فورا صداهای بلند ایستگاه شنیده می‌شود . صدای افتادن علامتها . زنگ . سوت . صدای بلند سوت قطار که دارد نزدیک می‌شود . صدای قطار که به سرعت وارد ایستگاه می‌شود .

خانم رونی : (داد می‌زنند که صدایش شنیده شود) .

سریع السیره ! سریع السیرا (قطار سریع السیر دور می‌شود ، قطار عادی نزدیک می‌شود ، وارد ایستگاه می‌شود ، با سروصدای زیاد بیرون زدن بخار و عوض شدن سوزنها ترمز می‌کند . سروصدای پیاده شدن مسافرها ، به هم خوردن برها . آقای بارل فریاد می‌زند «باگ هیل ! باگ هیل!» دان ! سلامتی؟! کجاست پس ؟ دان؟ شما شوهر منو ندیدین ؟ (سروصدای خالی شدن ایستگاه . سوت نگهبان . راه افتادن و دور شدن قطار . سکوت). توقطار نیستش ! چه قدر بدبختی کشیدم تا خودمو رسوندم ایستگاه ، دان تو قطار نیستش ! آقای بارل !.. تو قطار نبودش ؟ (مکت). مگه طوری شده ، شما رنگ‌توروتون نمونده . (مکت). تامی !.. تو آقا را ندیدی ؟

تامی : الان می‌آن خانم ، جری‌داره می‌آردشون .

آقای رونی ناآه‌هان روی سکر ظاهر می‌شود و جری که سر بچه‌ای است دست او را گرفته

قطار باید قطار دوازده ونیم باشه .
خانم فیت : پس منظورم چیه ، آقای تایلر ، پس منظورم چی می‌خواین باشه ؟

آقای تایلر : پس جای نگرانی نیست ، خانم فیت ، برای این که قطار دوازده ونیم هنوز وارد نشده . نگاه کنین (خانم فیت نگاه می‌کند). نه ، بالای خطرو نگاه کنین . (خانم فیت نگاه می‌کند . باشکمیایی). نه ، خانم فیت ، به انگشت من نگاه کنین . (خانم فیت نگاه می‌کند). آها . حالا می‌بینین . علامتو . به میمنت و مبارکی رساعت نه خوابیده . (بعد با اندوه اضافه می‌کند). یا شاید هم سه ، یا کمال تاسف ! (آقای بارل جلو خنده‌اش را می‌گیرد). متشکرم آقای بارل .

خانم فیت : آخه الان داره می‌شه ساعت ...

آقای تایلر : (باشکمیایی). بله ، خانم ، همه عالم می‌دونن الان داره می‌شه ساعت چند ، موضوع اینه که قطار دوازده ونیم هنوز وارد نشده .

خانم فیت : نکته تصادف کرده باشه ! (مکت). نکته از خط خارج شده باشه ! (مکت). وای مادر جون ! چه ماهی کشکهای تازه‌ای برای لاهار خریدم بودم !

صدای خنده بلند تامی که مثل دفعه پیش به وسیله آقای بارل قطع می‌شود

آقای بارل : هره و کره بیه بیه . بدو برو دم کیوسک بین آقای کیس تازه مازهای واسه من داره یانه . تامی می‌رود .

خانم رونی : دان بیچاره !

خانم فیت : (با دلهره). چه اتفاق وحشتناکی افتاده ؟

آقای تایلر : ای بابا ، خانم فیت ، بدبده ...

خانم رونی : (با اندوه شدید). دان بیچاره !

آقای تایلر : ای بابا ، خانم فیت ، بدبده لتون نیارین ، طوری نشده ... درست می‌شه . (یواشکی به آقای بارل) موضوع چیه ، آقای بارل ، تصادفی که نشده ؟

خانم رونی : (باشتیاق). تصادف ! جونم !

خانم فیت : (متوحش). تصادف ! خودم می‌دونستم !

آقای تایلر : خانم فیت ، بیایین با هم بریم اون سرسکو .

خانم رونی : آره بریم . (مکت). نریم ؟ (مکت). رایتون عوض شد ؟ (مکت). من هم موافقم . همین جا بهتره . زیر شیرونی سالن انتظار .

آقای بارل : معذرت می‌خوام یه دقیقه .

خانم رونی : آقای بارل خواهش دارم تا باز دوباره زرده‌ین به چاک اقلا یه چیزی بگین . قطارای این خط دو وجبی ، کندترینشون هم اگه ده دقیقه تاخیر کنن بی‌علت بیست . (مکت). عالم و آدم می‌دونن ایستگاه شما از لحاظ نظم و ترتیب تو تموم این خط ننگه نداره ، اما خوب بعضی وقتا نظم و ترتیب خشک و خالی

راه می افتند صدای پا و غیره... بالای پله‌ها
وامی ایستند.

است. آقای رونی کور است، عصایش را زمین
می زند و نفس نفس می زند.

خانم رونی : وای دان ! اومدی ؟ (صدای کشیده شدن
پای خانم رونی که شتابان به طرف آقای رونی
می رود. به او می رسد. وامی ایستند.) پس کجا
بودی ؟

آقای رونی : (به سربری). مدی .

خانم رونی : این مدت کجا بودی ؟

آقای رونی : توالت .

خانم رونی : ماچم کن !

آقای رونی : ماچت کنم ؟ جلو مردم ؟ روسکو ؟ جلو این
بیچه ؟ مگه مخت عیب کرده ؟

خانم رونی : جری که حالیش نیست . جری تو حالیده ؟

جری : نخیر ، خانم .

خانم رونی : بابای بیچاره ت چطوره ؟

جری : بردنش ، خانم .

خانم رونی : پس تو تنها مونده ای ؟

جری : بله ، خانم .

آقای رونی : تو اینجا چه کار می کنی ؟ پس چرا منو خبر
نکرده بودی ؟

خانم رونی : می خواستم ناگافلی باشه . واسه تولدت .

آقای رونی : تولدم ؟

خانم رونی : مگه یادت رفته ؟ تو حموم بهت تبریک گفتم .

آقای رونی : من که نشنیدم .

خانم رونی : کراواتی که بهت دادم چی ؟ الان گردن ته !

آقای رونی : الان من چند ساله ؟

خانم رونی : حالا نمی خواد بدونی . بیابیم .

آقای رونی : چرا خبر ندادی این پسر رو مرخص
کنن . حالا باید به پنی بهش بدیم .

خانم رونی : (بیچاره وار). یادم رفت ! از پس که توراه
هول کردم ! عجب مردمون ناکسی . (مکث.)

آقای رونی : التماس کنان . کج خلقی نکن ، دان ، امروز
کج خلقی نکن !

آقای رونی : یه پنی بده به پسر .

خانم رونی : جری ، بیا اینم دوتا نیم پنی . بزن به چاک ،
برو واسه خودت قاقالی لی بخر .

جری : چشم ، خانم .

آقای رونی : دوشنبه بیا دنبالم ، اگه زنده موندم .

جری : چشم ، آقا .

آقای رونی : بدو می رود .

آقای رونی : می تونستم شش پنی پس انداز کنیم ها . الان
بیش از پنج پنی نمی شه . (مکث.) اونم به
چه قیمتی !

آقای رونی : بازو در بازو روی سکوی ایستگاه راه می افتند
صدای کشیده شدن پاها ، نفس زدن و عصا زدن .

خانم رونی : انگار حالت خوش نیست ؟

آقای رونی : به ابتکار آقای رونی وامی ایستند .

آقای رونی : صد دقه گفتم وقتی دارم راه می رم منو سوال
بپچ نکن . دیگه هم نمی گم ، دفه آخرت باشه .

خانم رونی :

آقای رونی :

خانم رونی :

آقای رونی :

انگار حالت ...

بنذا از این پرتگاه رد شیم .

دستو بنداز دور کمرم .

تومگه باز مشروب خورده ای ؟ (مکث.) تو

که داری مثل بید می لرزی . اصلا می تونی

منو پیری پایین ؟ (مکث.) می ترسم بیفتم

تو گودال .

خانم رونی : خوب بیفتیم ، دان ، تازه یاد روزهای قدیم

می افتیم !

آقای رونی : خودتو جمع و جور کن ، وگرنه تامی رو

می فرستم درشکه بیاره ها . اون وقت شش پنی ،

نه پنج پنی ، پس انداز که نکرده ایم هیچ ،

بینم چقدر هم ضرر می کنیم ... (زیر لب

حساب می کند) ... دو وسه ، اونجا هم شش

تا نداریم ، نه یکی اونجا و یک دوسه و اونم

دو ... (صدای عادی) بیست و یک پنی .

بیست و یک پنی از کیسه مون می ره . (مکث.)

تف به این خورشید ، بازم رفتش . الان وضع

هوا چطوره ؟

صدای باد

خانم رونی : ابر شده . دیگه کمر روز شکسته . (مکث.) الانه

که از اون بارونای درشت بزنه .

آقای رونی : هواسنجه رو بگو که اصلا تکون نخورده بود

(مکث.) بیا زود بریم خونه بشینیم جلواتیش .

پرده هارم می کشیم . بشین قصه رو بخون برام . گمونم

آخرش افی بغل سر کرده می خوابه . (صدای

کشیده شدن پا به مدت کوتاه.) صبر کن بینم !

(صدای پا قطع می شود . صدای خوردن عصا

روی پله ها .) من تا حالا پنج هزار دفه از این

پله ها بالا و پایین رفتم ، باز نمی دوئم

چندتان . هر وقت به نظرم شش تان ، می بینم یا

چارتان ، یا پنج تا ، یا هفت تا ، یا هشت تا ، هر

وقت به نظرم پنج تان ، می بینم یا سه تان یا

چارتان ، یا پنج تان ، یا هفت تا ، هر وقت به نظرم

هفت تان ، می بینم یا پنج تان ، یا شش تا ، یا

هشت تا ، یا نه تا . گاهی پیش خودم می گم نکنه

شبا اینارو می عوض بدل می کنن . (مکث .

عصبانی .) ها ؟ به نظرتو امروز چندتان ؟

خانم رونی : تورو خدا حساب و شماره از من نپرس ، اونم

تو این هیرو ویر .

آقای رونی : حساب از من نپرس ! لذت زندگی به همینه

که آدم حساب کارها دستش باشه . نه حساب

پله ها . آخه من همیشه حساب پله ها رواشتباه

می کنم . اون وقت می ترسم تورو بندازم ، زخمت

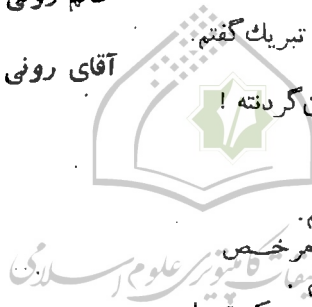
بگیره زمین ، کار دستم بدی . نه بابا ، منو

محکم بچسب به خیر و سلامت بریم پایین .

صداهای آشفته پایین رفتن آنها . صدای نفس

زدن ، سکندری خوردن ، فحش پراندن .

سکوت .



آقای رونی : خوب! به خیر گذشت!
خانم رونی : رسیدیم . طوری هم نشدیم . (سکوت. خری
عرعر می کند). شنیدی؟ اینو می گن الاغ
صحیح النسب. بابا و ننهش هر دو خربودن.
سکوت.

آقای رونی : می دونی چیه، خیالدارم خودمو باز نشسته
کنم.

خانم رونی : (متوحش). باز نشسته کنی؟ بمونی تو خونه؟
با این حقوق؟

آقای رونی : دیگه از دست این پله های سگه مسب راحت
می شم. از این خیابون جهنمی راهمومی کشم
می رم، تو خونهمی گیرم این ماتحت بی صاحب
مونده مو می زنم زمین می شینم ساعتها رامی -
شرم - تا موقع شام! (مکث). فکر شوکه
می کنم انگار جون تازه می گیرم! بریم،
تا جونم در نرفته!
راه می افتند. صدای کشیدن پاها، نفس زدن،
صدای عصا .

خانم رونی : مواظب باش، پیاده رو. این وره ... بالاتر....
هابارك الله! دیگه از خطر جستمیم، یه راست
می ریم خونه .

آقای رونی : (بدون این که بایستد، در ضمن نفس زدن).
عجب .. یه راستی ... اینو ... من گن .. یه
راست!

خانم رونی : ساکت! وقتی داری راه می ری حرف نزن،
واسه قلبت خوب نیست . (صدای کشیده شدن
پاها، و غیره). حواستو جمع کن این پا تو
بذار جای اون پات. (صدای پا و غیره). ها
بارك الله، حالا درست شد. (صدای پا و غیره.
ناگهان به ابتکار خانم رونی وا می آید).
اوا! می دونستم یه خبری شده ها! با اون همه
جارو و جنجال! یادم رفت!

آقای رونی : (آهسته). ای دادو بیداد.

خانم رونی : تو لابد می دونی، دان، تو که توش بودی.
چی شده بود؟ ها؟

آقای رونی : من خبر ندارم.
خانم رونی : آخه تو...
آقای رونی : (باشدت). این شل کن سفت کن توهم پیسر
منو درمی آره! همچی که می خوام راه بیفتم به
هو سرجات خشک می شی! صد کیلو پیه گره
گوله خالی! اصلا کی گفت بلندشی بیای جلو
من؟ ول کن دستموا!

خانم رونی : (با هیجان شدید). تخییر، من بایس بدونم.
تا بهم نگي چی شده بود از جام جنب نمی خورم.
قطاره پونزده دقیقه تاخیر داشتش. اونم تو
نیم ساعت راه. سابقه نداره!

آقای رونی : من خبر ندارم. ولم کن و گر نه هولت می دم
ها.

خانم رونی : خوب هم خبر نداری! تو خودت اون تو بودی!
معطلی تو ایستگاه بود؟ سروقت راه افتادین؟
یا تو راه؟ (مکث). تورا اتفاقی افتاد؟

(مکث). دان! (مکث). دان! (شکسته).
چرا نمی خوای بهم بگی؟
سکوت . راه می افتند . صدای پا و غیره وا
می ایستند . مکث.

آقای رونی : مدی، طفل معصوم! (مکث). صدای فریاد
بچه ها). این چی بود؟

خانم رونی : هیچی، دوقلو های لینچ دارن سر بر سر ما
می دارن.

آقای رونی : صدای بچه ها
به نظرت امروز هم خیال دارن لجن به مون
پیاش؟

خانم رونی : صدای بچه ها
بذار برگردیم جلوشون وایسیم. (صدای بچه
ها. خانم و آقای رونی برمی گردند. سکوت).
عصا تو براشون تگون بده. (سکوت). فرار
کردن.
مکث .

آقای رونی : توتاحالا هیچ هوس کرده ی یه بچه رو بکشی؟
(مکث). مثل این که آدم یه بدبختی مسلم رو
در نطفه خفه کنه. (مکث). خیلی وقتا، شبای
زمستون، موقع برگشتن چیزی نمونده بیرم
سراون پسره. (مکث). جری طفل معصوم!
(مکث). چی جلومو گرفته؟ (مکث). ترس
از مردم که نبوده. (مکث). چطوره یه کمی
برگردیم عقب؟

خانم رونی : عقب؟
آقای رونی : آره. می خوای، تو برو جلو من می رم عقب.
می شیم جفت کامل . عین جهنمیهای داتنه که
صورتشون پشتشونه. اشکامون در ماتحتمونو
تر می کنه.

خانم رونی : دان تو چمت هست؟ مگه حالت خوش نیس؟
آقای رونی : خوش؟ تو هیچ وقت دیدی من حال خوش
باشه؟ همون روز اولی که تو منو دیدی من
بایس تو رختخواب می افتادم. روزی که از من
خواستگاری کردی، د کترها دیگه منو جواب
کرده بودن. تو هم خوب می دونستی. شبی که
با من عروسی کردی با آمبولانس منو بردن.
یادت که نرفته لاید. (مکث). تخییر، نمی شه
گفت من حالم خوبه . اما خب بدتر هم نیستم،
راستش بهتر از سابقم. کور شدنم خیلی حالمو
جا آورد. اگر کرو لال هم می شدم شاید تا
صد سالگی نفسی می اومد. راستی نکنه صد
سالم شده خودم خبر ندارم؟ (مکث). نکنه
امروز وارد صد شدم؟ (مکث). مدی، من
صد سالم شده؟
سکوت.

خانم رونی : همه جا ساکنه. پرندۀ پر نمی زنه. کسی نیست
آدم ازش پیرسه. همه تو خونه هاشون سر -
ناهارن. بادم - (صدای کوتاه مدت باد) -
دیگه برگ درختارو تگون نمی ده. گنجشکها

هم - (صدای کوتاه مدت گنجشکها) - دیگه
نمی خونن. گاوها هم - (صدای کوتاه مدت
گاوها) - گوسفندها هم - (صدای کوتاه مدت
گوسفند) - دیگه ساکت واسه خودشون نشخوار
می کنن. سگها هم - (واق واق سگ) -
خفوقون گرفتن - مرغام - (قدق مرغ) -
تو خاك و خل می حال شدن. ما مونده ایم و ما.
کسی نیست آدم ازش بیرسه.

سکوت .

آقای رونی : (سینه اش را صاف می کند، بالحن قصه گوئی).
درست سر ظهر راه افتادیم. به جرئت می تونم
بگم، من داشتم...

خانم رونی : به چه جرئتی؟

آقای رونی : (لحن عادی، عصبانی). می گم به جرئت می تونم

بگم، بگو خب! می خوای زن من باشی یا نه؟
(مکث. لحن قصه گوئی). درست سر ظهر.
طبق معمول توی کوپه تنها بودم. لااقل
امیدوارم که تنها بودم، چون سعی نکردم هیچ
چیز خودمو جمع و جور کنم. فکرم... (لحن
عادی). چرا نمی گیریم یه جایی بشینیم؟ می-
ترسی دیگه نتونیم باشیم؟

خانم رونی : روچی بشینیم؟

آقای رونی : رو یه نیمکتی، چیزی.

خانم رونی : نیمکت نیست.

آقای رونی : پس رو یه پشته خاك بشینیم.

خانم رونی : پشته خاك هم نیست.

آقای رونی : پس نمی شه نشست. (مکث). من دارم خواب

جاده های دیگه یی رو می بینم، تو سرزمینهای
دیگه. خواب یه خونه دیگه رو می بینم و...
(تردید می کند)... بله، یه خونه دیگه. (مکث).
چی داشتم می گفتم؟

خانم رونی : داشتی راجع به فکر می گفتی.

آقای رونی : (در شگفت). فکرم؟ جدی می گی؟ (مکث.
ناپاوری). فکرم؟... (مکث). ها، آره. (لحن
قصه گوئی). تو کوپه که تنها بودم، فکرم به
کار افتاد، طبق معمول که غالبا بعد از اداره
که می اومدم خونه، توقطار، باتکون و اگون
فکرم به کار می افتاد. پیش خودم گفتم مرد
حسابی، تو پول بلیطت می شه سالی دوازده
پوند، درآمدت هم به طور متوسط می افتد
روزی هفت شلینگ و نیم، یعنی همین قد که
یه نون و شرابی بخوری و توتونی دود کنی
و مجله ای بخری تا بالاخره برسی خونه کیه
مرگتو بذاری به علاوه - یامنه ای - اجاره
خونه و پول بیمه و آبونمانهای مختلف، پول
رفت و برگشت تراموای و، برق و گاز و،
عوارض جواز کسب و، پول سلمونی و، انعام
عساکش و، نگهداری محل کار و حفظ ظواهر
و، هزار کوفت و زهر مار دیگه، خوب واضح
اگه بگیرم سرجات بتمرگی، شب و روز و
زمستون و تابستون، دو دست پیرامه هم داشته

باشی که دو هفته یه بار عوض کنی، درآمدت
خیلی هم بالا می ره. گفتم کار حسابی...
(صدای جیغ. مکث. باز هم لحن عادی...)
صدای جیغ بود؟

خانم رونی : کمونم خانم تولیه. شوهر بیچاره اش دایم
درد می کشه، می گیره تا می خوره می زندش.
سکوت .

آقای رونی : تموم شد؟ چی داشتم می گفتم؟

خانم رونی : کار حسابی.

آقای رونی :

آره، کار حسابی. (لحن قصه گوئی). گفتم
مرد حسابی، کار حسابی اینه که دیگه دست
از کار بکشی، چون کار از تو دست کشیده
(لحن عادی). آدم گاهی هم نطقش گل می کنه.
من سرده، دارم از حال می رم.

خانم رونی :

آقای رونی :

(لحن قصه گوئی). از طرف دیگه، گفتم زندگی
تو خونه هم خالی از بدبختی نیست: رفت و روب
داره، پخت و پز داره، شست و شورداره، دوخت
و دوز داره، سوخت و سوز داره، ریخت و پاش
داره، دنگ و فنگ داره، زاق و وزیق داره، درق
و دورق داره، شور و شر داره، درمرداره، تازه
اون توله هارو بگو، توله های تخم جن و پریده
همسایه رو بگو. تازه کجاشو دیده ای؟ از این
همه بدبختی تازه یه مختصر بشو بعد از ظهر
شنبه و روز یکشنبه دیده ای، خدا به داد روزای
و وسط هفته برسه. چهارشنبه مثلا، یا سه شنبه.
خدا به داد سه شنبه برسه. خلاصه رفتم توفکر
دقترم تو زیر زمین اون پس کوچه خلوت،
که تابلوش هم پاك شده، با اون نیمکتش و پرده
های مخملش، گفتم چه نعمتس که آدم زنده
زنده تو یه همچی جایی مدفون بشه، ولو
از ساعت ده صبح تا پنج بعد از ظهر، مخصوصا
که آدم از این ور یه بطری آبجو دم دستش باشه،
از اون ور هم یه بشقاب فیله ماهی سرد. گفتم
نخیر، حتی مرگ مسلح هم جای یه همچی
چیزی رو نمی گیره. در همین وقت بود که
متوجه شدم توقف کرده ایم. (مکث. لحن
عادی عصبی). چرا این جور یه من آویزان
شده ای؟ مگه پاهات قلم شده؟

خانم رونی :

سرده، دارم از حال می رم. باده هم - (صدای
سوت باد) - داره تو این پیرهن تابستونیم
سوت می کشه. انگار هیچی تنم نیست. از
ساعت بازده تا حالا هیچ خوراك حسابی
نخورده ام.

آقای رونی :

تو دیگه به حرفهای من علاقه نداری. من
دارم حرف می زنم، تو گوشت به صدای باده.
نه نه، حواسم هست، بگو برام، اون وقت زور
می آریم بی مکث و وقفه تا به ساحل امن.
مکث.

آقای رونی :

بی مکث و وقفه! ساحل امن! ... می دونی
مدی، گاهی به نظرم می آد تو داری به ضرب
وزور به یکی از زبانهای مرده حرف می زنی.
درست گفتمی دان، خوب می دونم چی می خوای

خانم رونی :

بگی، خودم هم خیلی وقتها همین جور به نظر می‌آد، این قدم جگرم کباب می‌شه که نکو.

آقای رونی : راستش من خودم هم گاهی همین جورم، یعنی وقتی که اتفاقا حرفهای خودمومی-شوم.

خانم رونی : خوب، این زبون هم بالاخره به روزی می-میره، مثل زبون ایرلندی نازنین خودمون که مرد و رفت. اینش مسلمه. صدای تند به مع بره.

آقای رونی : (یکه خورده). ای داد!

خانم رونی : چه بره کوچولوی خوشگلی. مادرشومی خواد. زبون این زبون بسته‌ها از زمان حضرت موسی تا حالا عوض نشده.

مکت.

آقای رونی : قصه من به کجارسیده بود ؟

خانم رونی : توقف.

آقای رونی : آها. (سینه‌اش را صاف می‌کند، لحن قصه-گویی). طبعا به این نتیجه رسیدم که وارد به

ایستگاهی شدم و چیزی نمی‌گذره که باز راه می‌افتیم. با خیال راحت واسه خودم نشستم. هیچ صدایی هم نبود. گفتم امروز اوضاع خیلی سوت و کوره، نه کسی پیاده می‌شه، نه کسی سوار می‌شه. بعد مدتی که گذشت و هیچ خبری نشده متوجه اشتباه خودم شدم. فهمیدم وارد ایستگاه نشده‌م.

خانم رونی : با نشدی سرتو از پنجره بکنی بیرون؟

آقای رونی : این کار چه فایده‌ای به حال من داشت؟

خانم رونی : خوب صدا می‌زنی یکی بهت بگه چه خبر شده.

آقای رونی : من چه کار داشتم چه خبر شده. من گفتم

واسه خودم نشستم، گفتم اگه این قطار تا بد هم از جاش جنب نخوره من عین خیالم نیست. بعد یواش یواش دیدم - چه جوری بگم- تو دلم داره به هوسی به وجود می‌آد که ... بله دیگه تو دلم جون گرفت. حالت عصبی احتمالا. سر واقع الان یقین دارم. می‌دونی دیگه. آدم به نظرش می‌آد حبس شده.

خانم رونی : آره، آره، به نظر من هم اومده.

آقای رونی : گفتم اگه باز هم مدتی اینجا بشنیم دیگه

نمی‌دونم چه حرکتی ازم سر می‌زنه. باشدم

میون کوبه قدم‌زدن، عین حیوون توقفس.

خانم رونی : قدم‌زدن گاهی موثره.

آقای رونی : بعد از مدت درازی که به نظر انگار به قرن

طول کشید، باز راه افتادیم. بعدش صدای

بارل‌روشنیدم که داشت اسم نحس این ایستگاه

رو جار می‌زد. پیاده شدم، جری منو برد

مستراح، یابه اصطلاح جدید توال، خلاصه

همون خلای خودمون. (مکت). باقی‌شو

نخودت می‌دونی. (مکت). هیچی نمی‌گی؟

(مکت). به چیزی بگو اقلا. مدی. بگو حرفامو باور می‌کنی.

خانم رونی : یادم هست یه دفعه رفته بودم سخنرانی یکی از این دکترهای جدید امراض روحی. یادم رفته چی بهشون می‌گن.

آقای رونی : متخصص جنون.

خانم رونی : نه بابا، مال اونایی که فقط یه خورده قاطی کردن.

پیش خودم امیدوار بودم اقلا برام روشن

می‌کنه من چرا در تمام عمرم دائم فکرم

تو کپل اسبهاست.

آقای رونی : متخصص اعصاب.

خانم رونی : نه بابا، فقط ناراحتی روانی، شب که شداسه

یادم می‌آد. یادم هست سرگشت یه دختره بی

رومی گفتم که خیلی ناجور و ناراحت بوده و

اینها، دکتره هم چند سال آژگار هی دوا-

درموش می‌کنه اما هیچ اتفاقی به حالش

نمی‌کنه تا بالاخره دست می‌کشه. گفتم دیدم

دختره اصلا هیچ عیبی نداره. تنها عیبی که

به نظرش می‌رسه این بوده که دختره داشته

می‌مرده. بعد از اون که از معالجه دست می‌کشه

هم چیزی نمی‌گذره که دختره راست راستی

می‌میره.

آقای رونی : خوب. حالا این کجاش جالب بود؟

خانم رونی : نه، می‌خوام بگم اون دکتره این جور گفتش،

اون وقت هم اون جوری که اون گفت از همون

روز تا حالا همین جور تو کله من مونده.

لابد شباهم همین جور بیدار می‌مونی. هی

غلت می‌زنی هی همین فکرارو می‌کنی.

هم این فکرارو ... هم اون مصیبت دیگه.

(مکت). دکتره سرگشت دختره رو که تموم

کرد مدتی همین جور صاف و ایستاد، یه دو

دقیقه‌ای گمونم، همین جور مات به میزش نگاه

کرد. بعد یه هو سرشو بلند کرد، انگار وحشی

به‌اش رسیده، گفت می‌دونید عیب او؟ دختره

چی بود؟ عیش این بود که درواقع هرگز

متولد نشده بود! (مکت). در تمام مدت هم

بدون یادداشت سخنرانی می‌کرد. (مکت).

هنوز سخنرانش تموم نشده بود که من رفتم.

پس راجع به کپل‌های جناب‌عالی چیزی

نگفت. (خانم رونی گریه می‌کند. با سرزنش

محبت آمیز.) مدی!

خانم رونی : اون جور آدمای هیچ علاجی ندارن!

آقای رونی : مگه کدوم آدمای علاج دارن؟ (مکت). هیچ

سردر نمی‌آرم. (مکت). من الان روم کدوم

طرفه؟

خانم رونی : چی؟

آقای رونی : یادم رفته روم کدوم طرف بود.

خانم رونی : الان برگشته‌ی اون ور، خم‌شده‌ی رو خندق.

آقای رونی : سگ مرده اونجا افتاده.

خانم رونی : نه بابا، فقط برگ پوسیده‌س.

آقای رونی : وسط تابستون؟ برگ پوسیده‌س وسط

تابستون؟

خانم رونی : آره عزیزم، مال پارسال، مال پیرارسال.

(سکوت. صدای باد آمیخته به باران. راه

می‌افتند. صدای کشیده شدن پا و غیره.)
 یازهم همون بته خوشگل‌هس. حیوونی، همه
 گلاش داره می‌ریزه. (کشیده شدن پا و غیره.)
 بارون گرفت. (صدای باران. کشیده شدن پا
 و غیره...) نم نم بارون. (کشیده شدن پا و
 غیره.) کاری به من نداشته باش عزیزم،
 دارم واسه خودم حرف می‌زنم. (باران تندتر
 می‌شود. کشیده شدن پا و غیره.) نمی‌دونم
 قاطر هم می‌تونه بچه‌زاد یانه.
 وای می‌ایستند

آقای رونی : دوباره بگو.
 خانم رونی : بیا بریم، عزیزم، کاری به حرف من نداشته
 باش، داریم خیس می‌شیم.
 آقای رونی : (به‌قوت) چی می‌تونه چی بکنه؟
 خانم رونی : قاطر بچه‌زاد. (سکوت.) می‌گم قاطر چیز
 نیست، عنین یا عقیم یا هرچی می‌کن؟ (مکث.)
 راستی می‌دونی، اصلا کره‌خر نبوده‌ها، از
 معلم الهیات پرسیدم.
 مکث.

آقای رونی : اون لابد می‌دونه.
 خانم رونی : آره، قاطر بوده، حضرت سوار قاطر رفته
 بیت‌المقدس یا نمی‌دونم کجا، سوار قاطر
 (مکث.) این لابد به معنی داره. (مکث.)
 مثل گنجشک دیگه، که می‌گه از چندان
 گنجشک هم بهتر هستیم. اصلا گنجشک هم
 نبوده.

آقای رونی : از چندان گنجشک هم! ... حرف بیخود
 ترن مدی.
 خانم رونی : (با احساس) می‌گم اصلا گنجشک نبوده!
 آقای رونی : حالا این، قدر مارو بالامی‌بره؟

سکوت. راه می‌افتند. صدای بادو باران. صدای
 کشیده شدن پا و غیره. وای می‌ایستند
 خانم رونی : پهن لازم نداری؟ (سکوت) راه می‌افتند.
 صدای بادو باران و غیره. وای می‌ایستند.
 چرا وایسادی؟ چیزی می‌خواستی بگی؟

آقای رونی : نه.
 خانم رونی : پس چرا وایسادی؟
 آقای رونی : راحت‌تره.
 خانم رونی : خیلی خیس شده‌ی؟
 آقای رونی : تا جلد.
 خانم رونی : جلد؟
 آقای رونی : جلد دوم.

خانم رونی : همه لباسمونو آویزان می‌کنیم خشک شن،
 خودمون ربد و شامبر می‌پوشیم. (مکث.)
 دستتو بنداز دور من. (مکث.) با من مهربون
 باش! (مکث.) باتشکر. آخیش، دان! (راه
 می‌افتند. بادو باران. کشیده شدن پا و غیره.)
 صدای ضعیف همان موسیقی قبلی شنیده می-
 شود. وای می‌ایستند. صدای موسیقی روشن‌تر
 می‌شود. به‌جز موسیقی سکوت حاکم است.
 موسیقی خاموش می‌شود. (صبح تاشب همون)

به‌صفحه‌ست. قوقو تو اون خونه درندشت.
 حالا دیگه باید زن‌پیری شده باشه.
 (نامشخص). «دختر بچه‌ومرگ».
 سکوت.

خانم رونی : داری گریه می‌کنی؟ (مکث.) داری گریه
 می‌کنی؟

آقای رونی : (با خشم). آره! (رام می‌افتند. بادو باران.
 کشیده شدن پا و غیره. وای می‌ایستند. راه می-
 افتند. بادو باران. کشیده شدن پا و غیره.
 وای می‌ایستند.) فردا کی وعظ می‌کنه؟ کشیش
 پیره؟

خانم رونی : نه.

آقای رونی : خدا را شکر. پس کی؟

خانم رونی : هاردی.

آقای رونی : «چگونه می‌توان در عین ازدواج خوشبخت
 بود؟»

خانم رونی : نه بابا، اون مردش، مگه یادت رفته؟ یکی
 دیگه‌ست.

آقای رونی : گفته چه آیه‌یی رو می‌خوان تفسیر کنه؟
 خانم رونی : «خداوند همه افتادگان را دستگیری می‌کند
 و همه‌خمشدگان را برمی‌خیزاند.» ۲

(سکوت. باهم دیوانه‌وار می‌خندند. راه می-
 افتند. بادو باران. کشیده شدن پا و غیره.)
 دان، منو محکم‌تر بگیر! (مکث.) آخ، آره.
 وای می‌ایستند.

آقای رونی : به‌صدایی پشت سرمون می‌شنوم.
 مکث.

خانم رونی : انگار جریه. (مکث.) آره خوشه.

صدای قدمهای دوان جری نزدیک می‌شود.
 پشت آقا و خانم رونی می‌ایستد و نفس می‌زند.

جری : (نفس زنان). به چیزی...
 خانم رونی : صبر کن نفست جا بیاد بچه‌جون، الان قلبت
 وای می‌ایسته.

جری : (نفس زنان). به چیزی انداختین، آقا، آقای
 بارل گفتن بدوم دنبالتون.

خانم رونی : ببینم. (چیز را می‌گیرد.) چی هست؟ (آنرا
 برانداز می‌کند.) این چی هست، دان؟

آقای رونی : شاید اصلا مال من نباشه.

جری : آقای بارل گفتن مال شماست، آقا.

خانم رونی : مثل به‌جور توپه. اما توپ هم نیست.

آقای رونی : بدش من ببینم.

خانم رونی : (می‌دهد). چی هستش، دان؟

آقای رونی : به چیزی که من پیش‌خودم نگه می‌دارم.

خانم رونی : آره، ولی چی...

آقای رونی : (باخشم). به چیزی که من پیش‌خودم نگه
 می‌دارم!

سکوت. خانم رونی دنبال پول‌خرد می‌گردد.

خانم رونی : من که پول خورد ندارم، تو داری؟

آقای رونی : من هم هیچ‌جورشو ندارم.

آقای رونی ناله‌ای می‌کند.
 خانم رونی : منظورت چیه، یه بچه کوچیک بوده؟
 جری : یه بچه کوچیک ازواگون افتاده بوده، خانم.
 (مکث.) روخود خط، خانم. (مکث.) زیر
 چرخها، خانم.
 سکوت جری به‌دومی رود. صدای پاهایش دور
 و خاموش می‌شود. غوغای باد و باران، غوغا
 فرومی‌کشد. راه‌می‌افتند. کشیده‌شان پاوغیره.
 وای ایستند، غوغای باد و باران

حواشی:

۱. «پس بیم‌کنید زیرا که از چندین
 گنجشک بهتر هستید.» - انجیل لوقا، ۱۲: ۷ و ۶.
 ۱. «خداوند جمیع افتادگان را تایید می‌کند
 و خمشدگان را برمی‌خیزاند.» - کتاب
 مزامیر، ۱۴۵ : ۱۴.

خانم رونی : پول خورد نداریم، جری. روز دوشنبه یاد
 آقای رونی بنداز تلافی زحمتتو دریارده.
 جری : چشم، خانم.
 آقای رونی : اگر زنده باشم.
 جری : چشم، آقا.
 جری شروع می‌کند به‌دویدن به‌طرف ایستگاه.
 خانم رونی : جری! (جری وای ایستد.) فهمیدی موضوع
 چی بوده؟ (مکث.) فهمیدی علت تاخیر
 قطار چی بوده؟
 آقای رونی : این از کجا فهمیده؟ بیابیم.
 خانم رونی : چی بوده، جری؟
 جری : یه...
 آقای رونی : ول کن بچه‌رو، این چیزی نمی‌دونه! بیاب
 بریم!
 خانم رونی : چی بوده، جری؟
 جری : یه بچه کوچیک بوده، خانم.

